

تبلیغ واقع‌گرایه اسلام و مسیحیت

(نقد شیوه‌های تبلیغی ما با توجه به پیام ژان پل دوم)

دکتر سید حسن حسینی (اخلاق)*

درآمد

گفته می‌شود در دنیای امروز بیشترین پیرو، مربوط به این سه دین است: اسلام، مسیحیت و بودیسم. دو دین نخست در ابراهیمی‌بودن، اعتقاد به خدای واحد، آخرت، پیامبر و وحی با هم مشترکند، اموری که آن دو و شیوه تبلیغ آنها را از بودیسم جدا می‌سازد. یعنی آنها باید با طرح جذاب مسأله وجود خدا، ماندگاری نفس، آخرت، وحی و نبوت به ترویج آئین خود پردازند. حال آنکه در نقطه مقابل، رواج بودیسم بیشتر به خاطر وجوه انسان‌انگارانه آن مانند طرح مسأله رنج، مناسبات اخلاقی و مسئولیت است که با ذات تمدن غربی و سیطره سیاره‌ای و تحول آن مناسبت دارد.^۱ پژوهش حاضر با اختصار به یکی از دو مذهب اساسی مسیحیت، می‌کوشد تا صرفاً به مسأله "واقعیت‌گرایی" در دو شیوه تبلیغی اسلام و مسیحیت، متمرکز گردد. منظور از واقعیت‌گرایی در این نوشتار، نظر مبتنی بر واقعیت‌های عینی (در مقابل نظر مبتنی بر تصورات صرفاً ذهنی) است، نظری که می‌تواند مبتنی بر واقعیت‌های همگانی/آفاقی/ابژکتیو مدلل گردد.

* محقق و پژوهشگر و عضو انجمن پژوهشی فلسفه و کلام اسلامی جامعه المصطفی ﷺ - واحد مشهد مقدس.

در یک نگاه کلی، مسیحیت خود به دو مذهب پروتستان و کاتولیک^۲ (در بر گیرنده ارتدکس شرقی^۳ و کاتولیک رومی)^۴ منشعب می‌گردد. پروتستان، زاده اصلاحات مذهبی (قرن هفدهم) است که در واکنشی به مذهب کاتولیک و با شعار بازگشت به مسیحیت اولیه به وجود آمده و به نظر نگارنده از این نظر می‌تواند بانهت‌های سلفی‌گری و وهابیت در جهان اسلام قابل مقایسه باشد. در مقابل، پیشینه کاتولیک به قدمت خود مسیحیت می‌رسد. غرض از این سخن آنکه، علیرغم توجه نواندیشان مسلمان به مذهب پروتستان، تبلیغ گسترده امروزه مسیحیت، عمدتاً توسط نحله کاتولیک صورت می‌گیرد. به همین دلیل، در این مقاله منظور از مسیحیت، مذهب کاتولیک است، چنانکه منظور از تبلیغات اسلامی نیز، شیوه تبلیغی غالب در جهان تشیع است. همچنین جهت جلوگیری از پراکندگی و نیز عینی‌تر شدن مطلب، سخن پیرامون شیوه تبلیغی مسیحیت، حول پیام تاریخی پاپ مقدس ژان پل دوم (اول ژوئن ۱۹۸۸م) و همایش بیست و یک روزه‌ای که به این پیام انجامید، متمرکز خواهد شد.

پیش از ورود به بحث شیوه‌های تبلیغی، بایسته است که سه تفاوت اساسی مسیحیت با اسلام از آنجهت که به بحث حاضر ربط دارد، مورد توجه قرار گیرد.

۱. تفاوت‌های اسلام و مسیحیت:

علی‌رغم خاستگاه مشترک ابراهیمی اسلام و مسیحیت، نمی‌توان انکار نمود که آنچه امروز میان مسلمانان، اسلام خوانده می‌شود و میان مسیحیان، مسیحیت، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند، تا بدانجایی که پرفسور فلاطوری می‌نوشت: کاربرد مشترک مفاهیمی چون خدا، آفرینش، ابوالبشر، شیطان، رسالت انبیائی چون نوح، ابراهیم، یعقوب، موسی، فنای دنیا، فرشتگان، فلاح، عصمت و... در این دو دین، بیشتر اشتراکات لفظی‌اند تا معنوی، و بدینگونه مانع گفتگو، تا زمینه‌ساز گفتگو^۵.

با این توضیح می‌توان تفاوت‌های اساسی (با توجه به تبلیغ محققانه) را در این نکات و به طور فشرده گرد آورد:

۱-۱. تاریخی یا گزاره‌ای:

مسیحیت از دو جهت، دینی تاریخی است؛ یعنی تنها با شناخت تاریخ آن و پذیرش این تاریخ، می‌توان مسیحی بود. یکی از آن جهت که عیسای ناصری، ایمان یهودی عهد عتیقی به یهوه را به ارث برده است^۶ و این ایمان مبتنی بر تاریخ و پیمان قوم یهود با خداوند است^۷. و دیگر از جهت خاص باورهای اصلی این دین: خدا آدمی را به صورت خود آفرید. اما

ارتکاب گناه نخستین، بوسیله آدم ابوالبشر، علت خروج وی از بهشت، و درافتادن در رنج‌ها، آلام و گناهانی است که انسان‌های همه روزگاران در آن غوطه‌ور اند. خدای پدر، بواسطه دلسوزی و رحمت گزافی (و فاعلیت بالقصد) و بالاطلاق خود، به صورت مسیح تجسد یافت^۱، به صلیب کشیده شد و معجزه‌آسا تصعید یافت تا تسلیمی‌بدو، راه خلاصی از دریای غم‌ها و پلیدی‌ها را بگشاید^۲. حفظ و بیان این داستان بر عهده کلیسا به عنوان مظهر خدا و عیسی در زمین است. آنها همواره دگماها (اعتقادات تردیدناپذیری که اعتبار خود را از حجیت ذاتی کلیسا می‌یابند) را اعلام می‌دارند و بدینگونه باورهای مسیحی با اعلام کلیسا، فربهی و لاغری می‌یابد. به طوری که مسیحیت امروز، نه صرفا دستاورد عیسی ناصری، که گروهی از قدیسن، عرفاء و متفکران مسیحی، مخصوصا اثرگذاری گسترده و ژرف پولس قدیس^۳ است.

سفیر

در مقابل، اسلام دینی گزاره‌ای است؛ یعنی تنها با دریافت عقلی شخصی از اصول و پذیرش و اقرار بدان‌ها (که همه قابل بیان در گزاره‌هایی روشن و مدلل هستند) می‌توان مسلمان بود. اقرار به وجود و رسالت دیگر پیامبران (ﷺ) و تاریخ زندگی آنها، بر اساس مبانی عقلی‌ای است که پیش از وحی، پذیرفته شده‌اند و در مورد جزئیات تاریخی‌یشان، مسلمانان می‌توانند آگاهی‌های متفاوت و حتی ناچیزی داشته باشند که همان اطلاعات نیز در چارچوب‌های فهم و تحلیل عقلی صورت می‌گیرد.

۱-۲. سوژکتیو یا ایزکتیو:

غربی‌ها تنها در رنگ چشم و مو، عیسی ناصری را چنان خود، به تصویر می‌کشند بلکه خدا، رسالت مسیح و ایمان مومنان را نیز چون تصور خود گمان می‌برند. یعنی همانگونه که اساس تفکر یونانی و رومی، خودمداری است، مسیحیتی که در آن شکل گرفته نیز سراپا سوژکتیو و متأثر از خواسته‌ها، پیش فرض‌ها، محدودیت‌ها و امکانات «سوژه فاعل شناسا مدرک» است.

خدا، مسیح و مومنان هر سه خودمدارند؛ خداوند فاعل بالقصد است و دارای اراده گزافی؛ مسیح، نمونه خداست و خود صراط، نجات و قیامت می‌باشد؛ و ایمان، احساس سوژکتیوی است که از درون آدمی می‌جوشد و مومن را در برابر خدا و هستی، گرفتار آرامش یا هیبت و حیرت می‌سازد. به همین خاطر یک کشیش مسیحی می‌تواند کتاب‌هایی با عنوان «تنها آدمی» (۱۹۸۵)، «پس از همه» (۱۹۹۴)، «پس از خدا» (۱۹۹۷) بنویسد و اعلام دارد که خدای هرکس، آنچیزی است که بدان دل بسته است؛ پیامبرش همه کسانی که در او حیرت و شگفتی ایجاد می‌کنند؛ شریعت همان قوانین مدنی‌ای است که جامعه را اداره می‌کند؛ معاد،

همان حیات شادمانه‌ای است که می‌توان در همین دنیا، در قلب خویش فراهم آورد؛ و پرستش هر عملی است که بر اساس اراده آزاد و متناسب با قاعده زرین به عنوان فرمان الهی صورت گیرد.^{۱۱}

اما حقایقی که در اسلام (قرائت شیعی و اعتزالی) مطرح‌اند، همه اموری عینی یا ابژکتیو و مابین‌الذنهانی است، یعنی گذشته از بود و نبود آدمی و سوژه مدرک و حتی اراده الهی، آنها آنچنان هستند که هستند (حسن و قبح ذاتی و عقلی). بنابراین خواسته‌ها، پیشفرض‌ها، محدودیت‌ها و امکانات نه تنها آدمی که حتی خداوند متعال هم در حقیقت شدن حقایق نمی‌تواند تاثیر بگذارد.

۳-۱. نمونه‌ای تاریخی:

جهت عینی‌تر شدن مطلب، دو نمونه تاریخی از این دو دین ذکر می‌گردد. در ساختار مذهب کاتولیک، دین از سه ضلع ساخته شده است: پیام یا ظهور خداوند، انسان، و کلیسا. ارباب کلیسا، واسطه میان خدا و خلق، و حافظ، مفسر و بیانگر پیام خداوند هستند که توسط آنان دگماهای تردیدناپذیر مسیحیت مشخص می‌گردد. دگماها، تعیین‌گر اعتقادات، دارای حجیت ذاتی و مخصوصاً محصول حضور روح القدس در کلیسا هستند.^{۱۲} مسأله تجسد در مسیحیت، به معنای به زمین آمدن قدرت از آسمان، و در نتیجه نهادینه شدن قدرت و مرجعیت بلامنزاع کلیساست. توجه به نکات فوق می‌تواند این سخن کشیش را (که جان الدر در تاریخ اصلاحات کلیسا نقل می‌کند) قابل درک سازد: «همان اندازه که آسمان فوق زمین است، ما کشیشان نیز، فوق امپراطورها و شاهزادگان قرار داریم. مقام ما، از مقام فرشتگان آسمان هم برتر است، زیرا ما در عوض خدا می‌توانیم گناهان مردم را ببخشیم». در مسیحیت، خداخواندن عیسی، مقدمه‌ای برای خدا شدن کلیسا بود، چیزی که به سرعت در تاریخ اتفاق افتاد. حال آنکه انسان، گناهکاری فطری شناخته می‌شد که جز با فرو آوردن سر تسلیمی بر در کلیسا راه نجاتی نداشت.

در مقابل، تاکید اسلام بر انسان بودن انبیاء، دقیقاً برای جلوگیری از همین تحریف و انحراف بود. قدرت در آسمان و مخصوص خداوند، می‌ماند، اما انسان با عقل و آزادی خود می‌تواند بفهمد، ایمان آورد و سعادتمند گردد. تاکید بر این آگاهی و آزادی شخصی در تفکر شیعی تابدانجاست که مثلاً متکلم برجسته شیعی در قرن پنجم، شیخ مفید در اوایل المقالات خود هبوط آدم را بیش از استمرار زندگی بهشتی وی مناسب‌شان و شکوه انسان می‌داند؛ زیرا

زندگی در بهشت بر اساس شایستگی و کمالات ناشی از تلاش و کوشش خود انسان، افتخار آمیزتر است از بودن در بهشت، بر پایهٔ عنایت الهی، بدون دخالت تلاش خود آدمی^{۱۳}. حال با توجه به این تفاوت‌های اساسی، اشاره‌ای به نحوهٔ تبلیغ در این دو دین بنمائیم که رویکردهای تبلیغی متفاوت را برگزیده‌اند. امید که این اشارهٔ کوتاه بتواند در جهت واقع‌بین شدن ما مدد رساند.

۲. مسیحیان و واقع‌گرایی:

علی‌رغم ناسازگاری بنیادی مسیحیت با واقع‌نگری علمی، متولیان آن دریافته‌اند که برای بشر مدرن، نمی‌توان بدون توجه به واقعیت‌ها از دین سخن گفت. در حالی که تفکر نیوتنی در جامعه و میان اندیشه‌ورزان فلسفی ما عموماً به عنوان نگاه مکانیکی به عالم و لذا ضد دینی محسوب می‌گردد، پاپ ژان پل دوم بر آن می‌شود تا به مناسبت سیصد ساله‌شدن کتاب نامدار وی مبانی ریاضی فلسفهٔ طبیعی، واتیکان مراسم یادبودی برگزار نماید که ضمن نکوداشت او، «مشارکتی جدی برای ادامهٔ تلاش‌های نیوتن جهت گفت‌وگو بین فرهنگ اعتقادات دینی و علمی صورت پذیرد»^{۱۴}. برگزاری همایش جهت تلاقی دو فرهنگ دینی و علمی با فرمان پاپ به رصدخانهٔ واتیکان آغاز می‌شود. همایشی به صورت «یک هفتهٔ مطالعاتی» با دعوت و حضور بیست و یک دانشمند نامدار معاصر در عرصهٔ فیزیک، فلسفه و الهیات در مکانی با طراوت و خاطره‌انگیز (در محیطی روستایی در اقامتگاه تابستانی پاپ در کاستل گاندولفو) برای بحث پیرامون «شناخت ما از خدا و طبیعت از دیدگاه فیزیک، فلسفه و الهیات» برگزار می‌گردد و به موضوعاتی چون: پیوندهای تاریخی و کنونی بین دین و علم، شیوه‌های استدلال و عمل در دین و علم، آفرینش از دیدگاه فیزیک جدید، جایگاه واقع‌گرایی فلسفی در علم و دین، امکان الهیات طبیعی در جهان امروز، نسبت فیزیک کوانتومی، نظم، آنتروپی و... با وجود خدا و... پرداخته می‌شود. مهم آنکه از آغاز تا پایان کوشیده می‌شود تا ماهیت پژوهشی همایش، محفوظ مانده و به تبلیغ در نعلطدا! به همین دلیل پرسش‌های دقیقی تهیه و در اختیار میهمانان قرار می‌گیرد تا در پیش نویس مقالات و سخنرانی‌هایشان بدان‌ها پردازند، بدون آنکه بحثی از آن چاپ و نشر گردد (حداکثر، مقالات پس از همایش چاپ شوند). نهایتاً نیز این مقالات در حالی چاپ می‌شوند که در مقدمهٔ آن تأکید دارد که: این کار و این کتاب، همچنان که خوانندگان ملاحظه خواهند کرد، آغاز کوچکی است که بیش از ارائهٔ پاسخ‌ها، به طرح پرسش‌ها می‌پردازد، بنابراین رو به آینده دارد. لذا وعده، تعهد

و چالشی برای ادامهٔ یک «جست‌وجوی مشترک» است... واتیکان به همان میزان که نسبت به برپایی «هفتهٔ مطالعاتی» که منجر به گزارش تحقیقات آن در قالب این کتاب شد، علاقه‌مند بود، برای ادامه و پیگیری این تلاش‌ها نیز متمایل و علاقه‌مندی دارد^{۱۵}... کوشش ما در این کتاب این است که با حفظ احترام کامل و آرزوی شناخت کافی، به تحقیق از دیدگاه سنن غنی هر سه رشته یاد شده پردازیم. انجام چنین کاری (تبلیغ عقاید دینی) در حوزهٔ مطالعات میان رشته‌ای، حداقل نوعی خیانت خواهد بود^{۱۶}.

پدر مقدس یا پاپ به مناسب برگزاری این همایش، خطابه‌ای ایراد می‌نماید ولی چون مقالات همایش منتشر می‌گردد، نه آن خطابه، که پیام دیگری از وی در آغاز مقالات می‌آید؛ پیامی که «محصول بعدی مطالعه و تاملات ایشان دربارهٔ تحقیقات کامل «هفتهٔ مطالعاتی» است»^{۱۷}.

خوشبختانه مجموعه مقالات این همایش و پیام پاپ به آن، سال گذشته ترجمه و به نشر رسیده است. لذا نویسنده صرفاً نکاتی از پیام پاپ را نقل و هدف خویش را پی می‌گیرد.

۱- اولین نکتهٔ مورد تأکید و توجه پاپ، رابطهٔ تاریخی کلیسا و دانشگاه با توجه به مسئولیتشان در برابر خدا و خلق است. به نظر واقع بینانهٔ او، این رابطه در طول تاریخ، از حمایت تا عداوت را در بر گرفته و حال، هر دو با روزگاری مواجه‌اند که از یک سو بشر در آن، گرفتار شکاف‌های هویتی، اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی‌اند؛ بطوری که امکان گفتگو را دشوار و تقریباً ناممکن ساخته است. از دیگر سو رشد روحیهٔ نقادی، موجب رشد شایستگی‌ها و کشف ارزش‌ها و تجربیات مشترک و امکان همکاری شده است و از این جهت «این تمایل اساساً حرکتی است به سوی نوعی وحدت که همانندسازی را طرد می‌کند، ولی از تنوع استقبال می‌کند»^{۱۸}.

از آن جهت این موضوع گیری پاپ، واقع بینانه خوانده می‌شود که به طور یکسان ویژگی‌های مثبت و منفی مدرنیته را می‌بیند و از حصار سیاه یا سفید نگری، خارج می‌گردد. حال آنکه متاسفانه ما معمولاً با این دو عینک می‌نگریم. تا بدانجایی که بزرگی چون داوری اردکانی در «فلسفه در بحران» (که در چاپ جدید عنوان فلسفه در دام ایدئولوژی را یافته) مدرنیته را عالمی می‌خواند که در آن «هوا دلگیر، درها بسته، سرها درگریبان، دست‌ها پنهان، نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمین، درختان اسکلت‌هایی بلور آجین، زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه» است. و مدافعان مدرنیته را کسانی که «از زمستان عالم دفاع می‌کنند و به این زمستان، نام همیشه بهار داده‌اند».

پاپ با اعلام منحصر به فرد بودن تاریخ امروز برای دعوتِ کلیسا به وحدت همهٔ مسیحیان در پرتو مطالعه، عبادت و بحث‌های مشترک، می‌نویسد: «حرکتی قاطع، هر چند ضعیف و موقتی به سوی مبادله‌ای جدید و دقیق‌تر بین این دو [دین و علم] پدید آمده است. ما گفتگو با یکدیگر را در سطوحی عمیق‌تر از گذشته و با صراحتی بیشتر نسبت به دیدگاه‌های یکدیگر آغاز کرده‌ایم. همچنین کاوشی مشترک را برای دستیابی به فهمی کاملتر از نظام‌های فکری یکدیگر، قابلیت‌ها و محدودیت‌های آنها، به خصوص شناخت زمینه‌های مشترک بین این نظام‌ها آغاز کرده‌ایم.»^{۱۹}

۲- پاپ روش تعامل دین و علم را نیز بیان می‌دارد؛ روش نقادانه. وی می‌نویسد: «این نکته بسیار تعیین کننده است که این کاوش مشترک بر اساس برخورد و مبادله‌ای نقادانه، نه تنها باید ادامه یابد، بلکه همچنین باید تکامل یافته و بر عمق، کیفیت و قلمرو آن افزوده شود، زیرا تاثیر هر یک از این دو نهاد را بر یکدیگر در سیر تمدن و جهان نمی‌توان پربهاء داد و از سویی نیز هر یک از این دو، چیزهای زیادی را می‌تواند در اختیار دیگری قرار دهد»^{۲۰} در واقع پاپ، به صراحت از نیازمندی دین به علم و طبعاً علم به دین سخن می‌گوید. اما او به عنوان «پدر مقدس» نمی‌تواند به نقصان و در نتیجه نیازمندی مسیحیت معتقد باشد. جمع بین دو نکته اینگونه به نظر می‌رسد که از نظر وی (که ما نیز می‌توانیم در اینجا و البته پیرامون اسلام، با او هم رای باشیم) راز ماندگاری و جذابیت دین آنست که می‌تواند همواره با توجه به یافته‌های جدید بشری، مورد فهم‌های ژرفتر و در نتیجه، دلربائی بیشتر قرار گیرد. وی بدین منظور به همان اصلی متمسک می‌شود که مورد قبول اندیشمندان اسلامی است: وحدت بیان الهی (وحی) با کردار الهی (طبیعت).

۳- پاپ با اشاره به آخرین دستاوردهای مبانی دانش‌هایی مانند فیزیک و زیست‌شناسی، نشان می‌دهد که او از این تحولات آگاه است و با این آگاهی بر آنست که می‌توان از آنها در مسیر باورهای دینی سود برد.

۴- پاپ در بخش مهمی از پیام، پیرامون وحدت دین و دانش می‌نویسد: «با تشویق تماس و ارتباط بین کلیسا و جوامع علمی، ما قصد نداریم که بین الاهیات و علم، نوعی وحدت رشته‌ای مانند آنچه بین هر رشته علمی مفروض با الاهیات و یا درون خود الاهیات وجود دارد، پدید آوریم. هم‌چنانکه گفتگو و کاوش مشترک ادامه می‌یابد، درک متقابل نیز رشد یافته و علایق مشترک کشف می‌شوند، به گونه‌ای که خود، پایهٔ تحقیق و بحث بیشتر را فراهم می‌آورند. این که دقیقاً چه شکلی پدید خواهد آمد، مساله‌ای است که در آینده مشخص

خواهد شد.» این سخن به خوبی نشان می‌دهد که پاپ، نمی‌خواهد بر اساس ذهن و تصورات خویش نوعی وحدت خیالی میان آنها مطرح سازد بلکه به طور واقع‌بینانه‌ای، تعیین نوع وحدت را به آینده موکول می‌سازد. با این حال اتخاذ این موضع به معنای ندانم‌کاری و رهاکردن امر مهمی چون دیانت به امید چیزی مجهول نیست. زیرا پاپ به حق هشدار می‌دهد: «در این فرایند، ما باید بره‌گونه گرایش منحط و مخرب، به تحویل‌گرایی تک خطی، ترس و انزوای تحمیلی غلبه کنیم. آنچه از دید انتقادی اهمیت دارد این است که هر رشته‌ای باید به تقویت، تغذیه و چالش با دیگر رشته‌ها بپردازد تا به طور کاملتری به ما کمک کند که بدانیم که هستیم و چه خواهیم شد.» وی می‌افزاید منظور از این وحدت، یکی شدن (تبدیل علم به دین یا بالعکس) نیست، «برعکس، وحدت همیشه مبتنی بر پیش‌فرض وجود اختلاف و انسجام عناصر آن است. هریک از این رشته‌ها باید در یک مبادله پویا به جای از دست دادن هویت خود، هویت بیشتری کسب کنند». وی پس از عباراتی با واقع‌بینی تمام می‌نویسد: «علم می‌تواند دین را از خطا و خرافات پاک سازد و دین می‌تواند علم را از بت‌پرستی و مطلق‌های دروغین تطهیر کند. هریک از این دو می‌توانند دیگری را با جهانی وسیع‌تر آشنا سازد، جهانی که هر دو توأمان آن را می‌آریند»^{۲۱}.

۵- سپس پاپ به اینجا می‌رسد که: «الاهیات باید تا اندازه‌ای برای پیگیری علایق اولیه بشری، مثل دستیابی به آزادی و امکانات جامعه مسیحی، ماهیت ایمان و معقولیت طبیعت و تاریخ، به یافته‌های علم رجوع کند. اهمیت و ارزش الاهیات برای بشر به شکل عمیقی بستگی به قابلیت آن برای همکاری و جذب این یافته‌ها دارد». وی صریحاً متکلمان را به شناخت مبادی، روش، ارزش و نتایج دانش‌های گوناگون فراخوانده از آنان می‌خواهد که «از طریق آنها در جهت استخراج باورها و امکانات شناخته نشده مسیحی نایل شوند». چنانکه متکلمان قرون وسطی از نظریه ارسطویی ماده و صورت برای تبیین وحدت اقانیم ثلاثه سود بردند^{۲۲}. در واقع وی به‌گونه‌ای با گذر از مسأله صدق یک بیان فلسفی، به کاربردی بودن یک مدل تبیینی، برای ایمان می‌رسد، کاری که به وسعت در غرب امروز صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد که انجام این کار در فرهنگ اسلامی و پیرامون اسلام تا اندازه‌ای مشکل است؛ زیرا این دین در مقابل نجات محوری مسیحیت، بر معرفت تأکید دارد و از همین جاست که یکی تاریخی و دیگری گزاره‌ای می‌گردد. مگر آنکه صدق و یقین را گونه‌ای دیگر تعریف نمائیم تا هم با گزاره‌ای بودن اسلام سازگاری بیابد و هم با امکان خطا و تغییر مدل الاهیاتی. تا جایی که نویسنده آگاه است تنها یکی از اندیشه‌ورزان مسلمان، شاگرد نامدار علامه طباطبائی جناب

دکتر سید یحیی یثربی گام‌های ابتدائی در این مسیر برداشته است.^{۲۳} حال آنکه عموم بزرگان ما بر اساس ماده و صورت ارسطویی و البته با باور به صدق آن، به توجیه اصول دین می‌پردازند. دیگر واقع‌بینی پاپ آنست که نه به تخطئه کامل دانش می‌پردازد و نه به مصیب دانستن کامل آن؛ یعنی توجه توأمان به محدودیت‌ها و امکانات دانش‌های بشری.

ع- پاپ تاکید می‌ورزد که آگاهی از دانش‌های مورد نظر باید موثق، ژرف و خلاقانه باشد. این کار دو سود دارد: اولاً مانع از استفاده‌های نابجا از مسائل علمی می‌گردد و ثانیاً مانع از آن می‌شود که گمان رود این یافته‌ها نمی‌توانند در جهت تعمیق باورهای دینی به کار آیند، لذا بی اعتبارند.^{۲۴} به همین دلیل وی بر لزوم تربیت «روحانیونکشیشان پیوندساز»^{۲۵} تاکید می‌کند که با توجه به محل بحث، منظور، طلاب علوم دینی‌ای است که علوم پایه را نیز خوب بدانند؛ چیزی که در مراکز بزرگ علمی جهان اسلام بود و طلاب همراه با ادبیات و فقه و اصول و کلام و منطق، طبیعیات و ریاضیات هم می‌خواندند و مهندس و طبیب نیز می‌شدند!^{۲۶}

۳. مسلمانان و واقع‌گرایی:

علی‌رغم آنکه واقع‌گرایی علمی، رویه تاریخ تفکر اسلامی در دوران اوج و شکوفایی آن بوده تا بدانجا که گاهی آنرا چنان نقطه ضعفی برای عالمان مسلمان ذکر نموده‌اند^{۲۷}، اما عملاً با افول تمدن اسلامی، توجه به واقعیت‌های عینی و انضمامی نیز افول یافت و ذهن‌گرایی جای آنرا گرفت تا بدانجا که دانشمند بودن نشانه حقارت گردید، علی بن عثمان هجویری می‌نویسد: «چون این طایفه (صوفیانعرفاء) خواهند که بر افراد خود استخفاف کنند، وی را دانشمند خوانند»^{۲۸}. این ذهن‌گرایی به فاصله گرفتن فلسفه و الاهیات از علم و واقعیات انجامید، بطوری که استدلال‌های مفهومی، جای استدلال‌های عینیت‌گراانه را گرفت (مثلاً در معارف اسلامی، برهان وجودی - وجوبی آنسلم، به جای براهین نظم، حرکت و حدوث نشست) «اینجاست که زمینه برای دخل و تصرف و خودکامگی ذهن، آماده می‌گردد. ذهن با مفاهیم خود کار می‌کند و با تحلیل‌های متفاوت به نتایج متفاوت می‌رسد و هیچ عقیده‌ای نیز در خطر ابطال قرار نمی‌گیرد و هر اشکال و اعتراضی، پاسخ داده می‌شود و جدال و جدل ادامه می‌یابد!»^{۲۹}

ذکر مثال می‌تواند از جهتی مفید و از جهاتی مضر واقع گردد ولی با امید به همان جهت مفید، موردی یاد می‌گردد. در کتاب‌های بزرگ فلسفی و بیان فیلسوفان بزرگ ما همچون فارابی، ابن سینا و ابن رشد، پیرامون نسبت فلسفه و علم، آمده است که کار فلسفه

«نظر در موضوعات علوم» یا «بیان و تبیین مبادی و حدود موضوعات علوم»^{۳۰} است. اما در بیان متاخران، در گام نخست، اثبات موضوع علوم به عنوان وظیفه فلسفه دانسته شده است.^{۳۱} در گام بعدی میان جهان بینی علمی و فلسفی تفاوت گذاشته شده، ضمن بی اعتبار دانستن اولی^{۳۲}، گفته می شود که جهان بینی فلسفی (مبتنی بر معقولات ثانیه فلسفی) تنها جهان بینی معتبر و مورد تایید دین است.^{۳۳} در سومین گام گفته می شود که قوانین فیزیکی (اعم از دترمینسم نیوتنی یا فیزیک کوانتومی) نمی تواند دلیل وجود یا عدم وجود اصل علیت فلسفی باشد و بنابراین نمی توان پای علم را در اثبات یا انکار متافیزیک کشید.^{۳۴} در نتیجه اثبات وجود خداوند بر اساس واقعیات حسی، مانند «راه» نظم، راهی ساده شناخته می شود که به درد عوام می خورد و در برابر انواع شبهات، توان پاسخگویی ندارد.^{۳۵}

پاپ در حالی کلیسا را به واقع نگری علمی فرا می خواند که پیشتر و در حرکتی گسترده دانشمندان مسیحی بیشترین تلاش خود را در استفاده از ظرفیت های متفاوت مکاتب گوناگون فلسفی به کار برده اند، مکاتبی که با تمام رویکردهای مختلف و ساحات نظری و فلسفی گوناگون، در تجربه گرایی و عینیت گرایی فلسفه غربی ریشه دارند؛ یعنی مادر هر دو نحله بزرگ فلسفی معاصر، تجربه گرایی است.^{۳۶} حال آنکه دانشمندان متاله ما عمدتاً حتی از امکانات نهفته در فلسفه های جدید نیز بهره نمی برند، چه رسد به بهره بردن از امکانات علمی. امید می رود که فراخوان تاریخی رهبر معظم انقلاب، به نهضت تولید علم، بار دیگر زمینه واقع نگری در مجامع علمی - تبلیغی مخصوصاً حوزه های علمیه شیعی را فراهم سازد و موجب رفع «فاجعه تلخ فراموشی کلام در حوزه های علمیه»^{۳۷} گردد.^{۳۸} بدین منظور و با توجه به هدف نگارشی این مقاله بایسته است که نکات زیر مورد توجه قرار گیرند.

۴. راهکارهایی برای تبلیغ واقع بینانه:

وجه گزاره ای، اثرکتیو و حتی تاریخ فرهنگ اسلامی، اقتضای آن دارد که مبلغان اسلامی روزگار ما به شیوه ای خردپذیر، متناسب با ذهن علمی و بر اساس فهم عمومی به تبلیغ آرمان های متعالی اسلامی بپردازند، حال آنکه سه ویژگی متقابل در مسیحیت، مستلزم تبلیغ رازورزانه و سوپزکتیو مسیحیان هستند. چون از بایدها به هستها رو بر می گردانیم، در عمل خلاف این نکته نمایان می شود که ما را به تعمق و چاره اندیشی می خواند! توجه به نمونه مسیحی یاد شده، نکات آموزنده ای برای ما دارد که باید در تبلیغات پژوهش محورانه، مورد توجه قرار گیرد. به برخی از این نکات اشاره می گردد.

۴-۱. پرسش، مهتر از پاسخ:

واقعیت آنست که ما روح علم‌دوستی و معرفت‌طلبی اولیه اسلامی (همانی که باعث شکوفائی تمدن اسلامی در دوران نخستین گردید) را از دست داده به سودطلبی روزمره غلطیده‌ایم. به همین خاطر جزء اولین پرسش‌های جوانان ما برای انتخاب رشته تحصیلی آن است که این رشته چه سودی دارد و آینده شغلی آن چیست؟! همین امر موجب می‌گردد که علی‌رغم شبهاتِ بیشمار پراکنده در اطراف ما، دانش‌پژوه ما در انتخاب موضوع رساله پایانی تحصیلات تکمیلی خود درماند و مساله نیابد! در تبلیغ نیز وقتی از تأییدات علمی به نفع دین یا برای فهم دین سخن گفته می‌شود هنوز حداکثر از تلاش‌ها و توجیهات مهندس بازرگان، دکترپاک‌نژاد و حتی نه در حد مرحوم روز به استفاده می‌شود؛ چیزهایی که حدود سه دهه قبل جذابیت و توجه‌بخشی داشتند. ما پرابلوم‌ها یا مساله‌های خود را نمی‌شناسیم زیرا چشم بر واقعیت‌ها بسته و در اندیشه‌های خود خلل و شکافی نمی‌یابیم. اگر الفبای پژوهش، «مسأله» محوری است، باید دانست که مسأله در حوزه پژوهش یعنی، مجهول، مشکل، بن بست و ابهام. بدون چشم‌گشودن به واقعیت‌ها نمی‌توان مساله‌های خود را دریافت. در این صورت مساله‌های ما بیشتر مساله‌های دیگران خواهد بود. بدین منظور لازم است که پیش از یافتن پاسخ‌ها، به دنبال پرسش‌های خود باشیم و باور کنیم که پرسش، مهمتر از پاسخ است.

۴-۲. اهمیت نقد:

دیدیم که پاپ به روشنی بر اهمیت نقد و نقادی تأکید می‌ورزند. زیرا تبلیغ محققانه در دنیای امروز بدون ورود و پذیرش نقد، امکان‌پذیر نیست. ریشه اصطلاح نقد (Critic/Critique) به معنای سنجش و ارزیابی (که امروزه به طور وسیعی در ادبیات علمی، فلسفی و دینی به کار می‌رود) به اروپای قرن هیجدهم و عصر روشن‌اندیشی باز می‌گردد و با بحران (Crisis) پیوند دارد و در برگیرنده این معناست که بدون نوعی بحران، چالش و به عبارت نرمتر «مشکل»، پژوهش (و حتما شنیدن یک ندای تبلیغی نیز) معنایی ندارد! برای دریافت این بحران، چالش یا مشکل، لازم نیست که سر را برافرازیم و دورها را بنگریم، این چیزی است که جوانان، زنان و نسل جدید مسلمان با آن درگیر است. صرفاً مقداری واقع-نگری لازم است. از چشم‌گشودن به همین واقعیت‌ها، فرزند نقد، یعنی «مسأله» زاده می‌شود. اما گستره نقد، گسترش می‌یابد و غیر از بحران‌ها و مشکلات عینی و بیرونی، بحران‌ها و مشکلات نظریات و ایده‌های ذهنی را (به عنوان واقعیتی نفسانی) نیز در بر می‌گیرد و این نکته‌ای است که در پیام پاپ وجود دارد و ما را نیز به تلاش می‌خواند. این همان نگرش

صغیر

تبلیغ واقع‌گرایه اسلام و مسیحیت

ارجمندی است که در تاریخ شکوفائی تمدن اسلامی وجود داشت و بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، سید رضی، ابن قبه و ابوالقاسم بلخی با چنین رویکردی می توانستند مکررا به نقد مبانی اعتقادی خویش بپردازند^{۳۹} تا پختگی و آراستگی باورهای دینی را به یادگار گذارند. یک مبلغ محقق نباید هیچگاه فراموش کند که ملاک، حقایق عینی و متعالی اسلامی است نه نظریات محققانه و تحصیل شده وی. او همواره می تواند با رجوع به کتاب فرهنگ و کتاب طبیعی خداوند متعال، فهم خویش را عیار گیرد! طبعاً چنین رویکردی مستلزم آگاهی از تعامل با دیگر دانش هاست. با این تعامل، کاستی نظریه های موجود آشکار و مثلاً معلوم می گردد که فلان نظریه، در فلان قسمت به بن بست می رسد و به مجهول ما پاسخ نمی گوید. این جا کار تحقیق شروع می شود و به اصلاح و تکمیل یا ارائه نظریه جایگزین می انجامد. بدون شناخت کاستی ها، مشکلات و بن بست ها، پژوهش های ما، در حد دستمال بستن به سر بی درد خواهد بود! جامعه علمی بی مسأله، نه پژوهش جدی خواهد داشت و نه به نظریه ای خواهد رسید. مبلغ زمان شناس، هم به دانش های همگون و مرتبط با تبلیغ خود مجهز می گردد و هم روح پرسشگر جوان و مخاطب امروز را پاس می دارد.

۴-۳. شناخت تازه ای از بشر:

سخن از لزوم مخاطب شناسی فراوان گفته می شود اما باید توجه داشت که نباید این شناخت را صرفاً به مسائل جنسیتی، سنی، تحصیلاتی و ... فروکاست. اولاً امروزه به مدد دانش های گوناگون، زوایای گسترده ای از وجود انسان ها کشف شده است که به دلیل گستردگی این اطلاعات، بشر را با خطر پاره پاره شدن و تجزیه وجودی، مواجه ساخته است. ثانياً ما آشکارا می نگریم که سیر دگرگونی در علقه ها و علاقه ها و اساساً زندگی انسانها، خبر از نوعی دگرگونی در جان و جهان آدمیان دارد، بگونه ای که با توجه به پهنای و ژرفای همین تغییر است که گاهی سخن از شکاف میان نسل ها و حتی تاریخ و دوره های تاریخی می رود. اکنون مهم نیست که به این شکاف و پرش تاریخی باور داشته باشیم یا در برابر آن موضع بگیریم، ولی مهم آنست که نمی توانیم از پذیرش این واقعیت سر باز زنیم که تغییر واژگانی گسترده و سریع در زبان خود ما (نسبت به زبان والدین و فرزندانمان) حکایت از تغییری در ذهن دارد و این به معنای آنست که تبلیغ و ترویج ما باید متناسب با ذهن مخاطب امروز و جهانی باشد که وی در آن نفس می کشد، راه می رود و زندگی می کند. دانش های انسانی، فرصت ها و چالش های تازه ای فرا روی مبلغان می گذارد و ناآگاهی یا کج فهمی از آنها می تواند فرصت سوز و انحرافگر باشد. دیدیم که پاپ چگونه بر آگاهی از این دانش ها و تعامل میان

الاهیات با آنها تاکید می‌نمود. این راهی گریزناپذیر برای ما نیز هست. اینجا ضرورت قضیه کمتر از تعامل با دانشهای پایه نیست، زیرا شاید آدمی بتواند چنان مرتاضان یا خلوت‌گزیدگان از جهان بیرونی کناره گیرد، ولی آدمی را یارای کناره‌گزیدن از خود نیست. «خود» همان چیزی است که فهم چپستی آن، از غرب تا به شرق، از هنگامی که تفکر بشر به نگارش آمده تا امروز که گستردگی آن وی را مبهوت و هراسان ساخته^{۴۰}، آدمیان را مفتون و مانده ساخته است؛ اعجاز ادیان در دعوت به همین خودشناسی و ارائه راهیست که آدمی را به خود (و از آنجا به خدای بزرگ) نزدیک می‌سازد. بشر امروز بیش از همیشه دچار سرگردانی پیرامون خویشتن است و دواى این سرگردانی نه پند و نصیحت صرف، که همدلی با اوست. چگونه می‌توان بدون شناخت عینی و انضمامی از وی، با او همدل شد؟

۴-۴. ارائه مدل‌های مختلف الاهیاتی:

امروزه در مسیحیت، مدل‌های الاهیاتی گوناگون از قبیل پویشی، پست مدرن، لیبرال، پسالیبرال، فمینیستی، طبیعی، مسیح‌مدار، قائل به مرگ خدا، آزادی بخش، سیاسی، سیاه-پوستی و نئوتومایی ظهور نموده است. بی تردید نمی‌توان نقش مشکلات و ضعف‌های مسیحیت و استیلاء اراده‌گرایی غربی (در مقابل روح خردگرایی تفکر اسلامی) را در پیدایش این الاهیات‌ها، نادیده گرفت، با اینهمه نباید از این واقعیت هم غافل گردید که متولیان مسیحیت، کوشیده‌اند علی‌رغم همه مشکلات و حملات مردافکنانه ملحدان یا لادریان، گونه‌ای دیگر از آئین خود دفاع نمایند و به تبلیغ آن رو آورند و حتی از تیرهای رهاشده دشمن به نفع خود سود برند. یقیناً چنین کاری ملازم با شناختن درست تیرهای دشمن، و پذیرش واقعیت تغییر، رخ می‌دهد. آنها می‌کوشند تا به دستاوردهای علمی و طبیعی ارج گذارند و مبتنی بر همین دستاوردها، مدل تازه‌ای از الاهیات ارائه نمایند چنانکه مثلاً در مدل‌های فوق، واقعیت‌هایی چون تکامل‌پذیری طبیعت، فیزیک کوانتوم، بی‌معنایی ذهن آدمی، غلبه نقد کانتی، احوال نفسانی آدمیان و... مورد توجه قرار گرفته است. این تکثر، زمینه را برای انواع دینداری می‌گشاید، با این تاکید که اینها نه در عرض همدیگرند و نه وحدت حقیقی را از دست می‌دهند.

هرچند در جهان اسلام نیز نگرش‌های معتقدانه گوناگونی وجود دارد و می‌توان حتی میان مراجع بزرگ شیعی (دامت برکاتهم) گرایشات متفاوتی (اعم از کلامی، فلسفی، عرفانی) دید، ولی عملاً بگونه‌ای سخن از نوعی وحدت ناموجود می‌رود که نتیجه‌ای جز از دست رفتن فرصت‌ها ندارد. مثلاً باید تدبیری خرج داد که در کنار مدل الاهیات صدرایی^{۴۱}، الاهیات

سینوی^{۴۲} و حتی ابن رشدی^{۴۳} و کلامی محض مطرح گردد تا یک طلبه با توجه به استعداد، ذوق و امکانات خود در یکی از این شاخه‌ها، تخصص و تمخّص یابد، حتی اگر مبلغی به مباحث فیزیکی، زیست‌شناسی، روانشناسی و... علاقه‌مند است بتواند مبتنی بر این دانش‌ها سیستم‌های الهیاتی دیگری را بیاموزد. این تنوع نه تنها باعث بهره‌بری بیشتر از خرمین دین می‌گردد که توان طلبه را در تبلیغ و ترویج دین، فوق‌العاده می‌افزاید.

پذیرش مدل‌های الهیاتی گوناگون موجب می‌گردد تا در تقدیس بی‌اندازه برخی مدل‌ها، قالب جای قلب را نگیرد، چنانکه گاهی احساس می‌گردد تکریم دین حق، مساوی با تکریم یک مدل الهیاتی خاص می‌شود. مدل‌های گوناگون، همه قالب‌هایی اند که برای دریافتن حقایق بکار می‌روند، اینها به هیچ وجه یکسان و در عرض هم نیستند، چنانکه استعداد و درک و وظیفه طلاب، مبلغان و مخاطبان آنها یکسان نیست. مدل‌های گوناگون می‌توانند بر اساس تطابق با واقعیت‌ها، اصول عقلی و معیارهایی که امکان مفاهمه و گفتگو و سنجش را فراهم می‌آورند، با یکدیگر سنجیده شوند و جرح و تعدیل یابند، ولی نباید ما را در این توهّم فرو برند که با یکی از آنها، می‌توان به تمام حقیقت دست یافت که در این صورت از فیض «قل ربّ زدنی علما» محروم خواهیم شد.

صغیر

سال دوم / شماره هشتم / زمستان ۸۷

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی‌نوشت‌ها:

۱- به نظر نگارنده از همین جهت بود که فیلسوف بزرگ غربی فریدریک نیچه می‌توانست گسترش بودیسم را پیش از قرن بیستم پیش‌بینی کند.

۲- در روایات اسلامی ما بیشتر با عنوان جانلیق شناخته می‌شود.

۳- Eastern Orthodoxy

۴- Roman Catholic

۵- فلاطوری، ۱۳۷۷، ص ۱۰۴-۹۷.

۶- الیاده، ۱۳۷۹، ۲/۲۵.

۷- همان، ص ۱۴؛ تیواری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳.

۸- انجیل یوقا، ۱۸/۱.

۹- رک به: الیاده، همان، ص ۲۵-۳۶.

۱۰- (St. Paul). یکی از مهمترین دلایل مخالفت فردریش نیچه با مسیحیت همین بود که این مسیحیت، زاده پولس است نه مسیح؛ "خدایی که به خاطر گناهان ما جان باخت: رهایی از طریق ایمان؛ رستاخیز پس از مرگ- اینها همه مکر و دغل در کار مسیحیت راستین است؛ و این مردک کله شق، پولس را باید مسئول شمرد" (نیچه، ۱۳۷۸، ۱۵۱/۱).

۱۱- کیویت، ۱۳۸۰.

۱۲- مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۷-۹۴.

۱۳- یثربی، ۱۳۸۵، ص ۶۰-۵۴.

۱۴- رابرت، ۱۳۸۶، ص ۲۳.

۱۵- واتیکان با استفاده از نتایج دیگر همایشهای مرتبط با موضوع و برگزاری همایشهای دیگری چون "چالشهایی برای علم: آموزش و پرورش در سده بیت و یکم" (نشر آکادمی علوم واتیکان در ۲۰۰۲) نشان داد که "جهان مسیحیت به جدّ تصمیم گرفته تا تلاش‌های علمی مستمری در عرصه‌های علوم مختلف و رابطه آنها با دین و الاهیات و ارزشهای اخلاقی داشته باشد و این یک فرایند دائمی و مستمر است نه یک اقدام مقطعی مصلحت جویانه سیاسی". جهت دریافت فعالیتهای فلسفی واقع‌بینانه کاتولیکها کافیسست صرفا به فهرست مقالات این نشریه نگاه کنید: "فلسفه، فرهنگ و سنت‌ها" (ارگان نشراتی واحد جهانی جوامع فلسفی کاتولیک). قابل دسترسی در وب سایت:

<http://www.stfx.ca/people/wsweet/wu/info.html>

۱۶- همان، ص ۲۷-۸.

سفیر

تبلیغ واقع‌گرایه اسلام و مسیحیت

۴۹

۱۷- همان، ص ۲۷.

۱۸- همان، ص ۳۳.

۱۹- همان، ص ۳۴.

۲۰- همان، ص ۳۵.

۲۱- همان، ص ۴۳.

۲۲- همان، ص ۴۱ و ۴۲.

۲۳- رک: یثربی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۵-۱۰۷.

۲۴- همان، ص ۴۲.

۲۵- Bridging ministries

۲۶- توجه به تقسیم‌بندی علوم توسط معلم ثانی ابونصر فارابی در احصاء العلوم، که گفته شده چونان نگاه اسلامی به علوم مبنای تقسیم‌بندی‌های بعدی حوزه‌های علمیه ما را ساخت، و مقایسه آن با وضع فعلی ما می‌تواند راهگشا باشد (رک به: فارابی، ۱۳۸۱).

۲۷- راسل، ۱۳۶۰، ص ۴۰. تجربه گرایی علمی مسلمانان در همه کتب تاریخ علم مذکور است. رک به: دفتری، ۱۳۸۰، صص ۱-۲۰ و ص ۵۵.

۲۸- کشف المحجوب، ص ۴۹۸.

۲۹- یثربی، [زیر چاپ]، ص ۳۵.

۳۰- فارابی، ۱۳۷۱، ص ۶۳؛ ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۲۰۷؛ ابن رشد، ۱۳۸۰، ص ۴؛ ابن رشد، ۱۹۹۴،

ص ۲۴.

۳۱- حال آنکه اثبات وجود چیزی (تصدیق)، فرع بر تصور درست آنچیز است، تصور درست از یک

چیز، فرع بر تحصیل حد آن است و حد نیز تنها پس از ثبوت وجود اشیاء به دست می‌آید!

۳۲- ابن سینا در مقدمه الشفاء به صراحت مرتبه تعلیمی مابعدالطبیعه را پس از طبیعیات اعلام می‌دارد،

زیرا بسیاری از مقدمات مسلمة آن باید پیشتر در علوم طبیعی اثبات شده باشند؛ وی خود متوجه طرح یک دور

است (از یکسو مابعدالطبیعه مبادی طبیعیات را به دست دهد و از دیگر سو مسائل طبیعی، مبادی مابعدالطبیعه را)

و برای رفع آن سه پاسخ ارائه می‌دهد (رک به: ابن سینا، ۱۹۶۰، ص ۱۹-۲۰). استاد مصباح یزدی نیز اشاره‌ای

ناچیز به این مطلب در بحث رابطه علم و فلسفه دارند (مصباح، ۱۳۷۴، ص ۱۲۲).

۳۳- مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۳۸.

۳۴- آیت الهی، ۱۳۸۶، ص ۷۴.

۳۵- همان، ص ۱۹۲، مصباح یزدی، همان، ص ۵۰.

۳۶- هالینگ دیل، ۱۳۷۵، ص ۱۷۷.

۳۷- شورای...، ۱۳۷۶، ص ۲۰.

۳۸- با توجه به ضرورت نقد و سنجش علمی مباحث کلامی، مقام معظم رهبری نمونه جالبی را از تاریخ این مباحث میان دو متکلم برجسته مسلمان، ابن قبه و ابوالقاسم بلخی، به نقل از رجال نجاشی یاد می فرمایند که خواندنی است: رک به: شورای...، ۱۳۷۶، ص ۴۹-۵۱.

۳۹- شورای...، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۵۱.

۴۰- جهت اطلاع از سیری که تاریخ بشر برای شناخت «خود» توسط اسطوره، دین، دانش، فلسفه و هنر پیموده رک به: ارنتست کاسیرر، رساله‌ای در باب انسان، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.

صغیر

۴۱- رویکردهای دین‌شناسانه دامادان ارجمند ملاصدرا، یعنی فیض کاشانی و فیاض لاهیجی می‌تواند نشان از آن دهد که در نگاه خود صدرا و مقربترین افراد به او نیز چنین هیبت، هیمنه و دست‌کم نگاه جامع-انگاران‌های به مدل الاهیاتی وی وجود نداشته است.

۴۲- مثلاً چنانکه "عیار نقد" ادعا می‌کند دلایل معاد جسمانی صدرا از قوت کمتری نسبت به دلایل معاد روحانی ابن سینا قرار دارد. این نقد به چاپ دوم دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم (بوستان کتاب) رسیده و تاکنون پاسخی دریافت نموده است (رک: پثربی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۳-۱۰۷).

۴۳- مثلاً توجه به دو برهان ایداعی وی بر اثبات وجود خداوند متعال، یا تلقی وی از سازگاری عقل و وحی یا اعجاز قرآنی.

